

## هنر و ادبیات با مردم



س - مفهوم ذهنی و زبانی "رابطه هنر و ادبیات" با "مردم" چیست؟  
دولت‌آبادی:

دولت‌آبادی: گمان می‌کنم تفکیک "رابطه" هنر و ادبیات با مردم "به دو مفهوم "ذهنی" و "زبانی" خودش روشن می‌کند که می‌تواند دو جور رابطه وجود داشته باشد. یکی رابطه "زبانی" و آن یک رابطه باز و بی‌حصار است. به این معنا که هر کس در - مثلا "ایران ما - با زبان فارسی سخن بگوید و بنویسد، عملاً" وارد نوعی رابطه با شنونده و خواننده شده است. آن گفتار - و در بحث ما - نوشتار، می‌تواند هر مایه و مضمونی داشته یا نداشته باشد و به هر چیزی بپردازد یا نپردازد. چنین رابطه‌ای، یعنی رابطه "زبانی" با مردم، می‌تواند فارغ از هر گونه حقیقت جویی و واقع نگری باشد. مثلا" در یک دهه از تاریخ اجتماعی یک ملت که نگاه کنی، می‌توانی خروارها کلمه مکتوب ببینی که روی هم تلنبار شده‌اند و انبوهی‌شان چنان که نسبت حقیقت موجود در آنها با مقدار و کمیت‌شان بسیار ناچیز است. به عبارتی نسبت معکوس است؛ یعنی هر چه انبوهی فزونتر، حقیقت گنگ‌تر و محوتر و ناچیزتر.

اما ... وقتی که حرف از مفهوم "ذهنی" رابطه به میان می‌آید، بخصوص وقتی مفهوم رابطه "ذهنی" در عرصه هنر و ادبیات عنوان می‌شود، دیگر نمی‌توان به رابطه‌ای بی‌حصار، گنگ و وار و عاری از مسئولیت نظر داشت. بلکه در این جا، همگان با وضعیت خاصی مواجه می‌شوند. یعنی نویسنده، اثر و خواننده، در موقعیت یاد شده، دچار پیوندی متقابل می‌شوند که در آن انتظار حقیقت جویی، اگر نه مطلق، اما بسیار بسیار زیاد است. به این اعتبار، رابطه هنر و ادبیات، با مردم، نیز رابطه "مردم با

هنر و ادبیات، ملزم است به حقیقت‌جویی در محیط و از محیط اجتماعی؛ همچنین در زندگی و از زندگی انسانی بطور عام. صریح‌تر اینکه "رابطه" هنر و ادبیات و مردم "یک رابطه" حقیقت‌جویانه است؛ و نه غیر از آن.

س - آیا این رابطه را در همسویی ذهنی با آرمان و مسایل و زندگی مردم می‌جوئید یا که اساساً آن را یک مساله، "زبانی" می‌دانید؟

دولت‌آبادی: نمی‌توانم تصور کنم که ممکن است نویسنده‌ای صرفاً "بهرابطه" زبانی مطلق با مردم بیندیشد! در هر حال، من به‌رابطه "صرفاً" زبانی توجه ندارم؛ چون نه من زبان‌شناس هستم و نه خلاق زبان‌آموز. اما زبان را رکن مهمی در ادبیات می‌دانم و یگانه رابطه رسا و رساننده، مفاهیم به‌هم‌زبانان خودم. بنا بر این، بدیهی است که اعتقاد داشته باشم به‌ضرورت و ناگزیری پیوندهای وجودی ادبیات با تمام ابعاد هستی و زندگی مردم؛ ابعادی که نه فقط به‌زبان حال منحصر نمی‌شود، بلکه گذشته و آینده، زندگی و مردم را هم در بر می‌گیرد.

نمی‌خواهم وارد بحث در جزئیات بشوم و مثلاً "در باب همسویی با آرمان‌های مردم بگویم؛ چون معتقد نیستم که ادبیات بتواند در کوتاه‌مدت باری از دوش زندگی و مردم بردارد. اما در همین موقعیت می‌توان آرمان یک مردم را تفکیک کرد به‌خواستهای روزمره و روزگاری؛ و به‌آرمان تاریخی، آنگونه که غالباً "بواسطه" جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگران ارزیابی و پیشنهاد می‌شود. چون در اینجا برخواهیم خورد به‌یک تناقض آشکار، تناقضی که در خواستهای روزمره و آرمان تاریخی وجود دارد. چون اگر نویسنده بخواهد تابع خواستهای روزمره بشود و دنبال آن برود، یک وقت متوجه خواهد شد که دنبالرو خواستهای پیش‌پاافتاده شده است. در همان حال اگر نویسنده بخواهد ذهن خود را در آرمانهای تاریخی مقید کند، خواه‌ناخواه دور از روزگار و واقعیات آن خواهد افتاد و آن آرمان زیبا منتزع خواهد شد و بصورت قفسی در خواهد آمد که ذهنش را گرفتار خود کرده است. پس روش واقعی و واقع‌بینانه آن است که ما در مقام نویسنده بتوانیم از دل و درون واقعیات روزگار ربط و پیوندی بیابیم به‌آرمانها و آرزوهای تاریخی خودمان در مسیر زندگی و حرکت واقعی در چنین ربط و پیوندی، همسوئی ذهنی و زبانی ادبیات و مردم، نه فقط ممکن و مقدور، بلکه الزامی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

در حقیقت، من به‌ربط واقعی و واقع‌بینانه، ادبیات و مردم فکر می‌کنم؛ و این یگانه قیدی است که آن را با جان و دل پذیرفته‌ام، با چنین خواستی است که معتقدم ما باید بدانیم از کجا آمده‌ایم، در کجا هستیم و به‌کجا می‌رویم؛ و این یعنی درک زمانه و تشخیص معاصر بودن. به‌همین سبب من نمی‌خواهم خودم را با ضرب آهنگ غیر و غریبه، که آنها طی از سرگذراندن دوره‌هایی بدان رسیده‌اند، تنظیم کنم. بلکه آرزویم اینست توانسته باشم و بتوانم خودم را با ضربان و ضرب آهنگ زندگی و حرکت در جامعه و سرزمین خودم هماهنگ کنم؛ و چنانکه گفتم نه‌دنبال‌رو خواست و خواهشهای روزمره بمانم، و نه نیز محبوس در قفس آرمانهای منتزع و تجریدی آینده؛ بلکه هماهنگ با ضربان و نواخت حرکت پیش‌برونده و فردانگر در همین زندگی که ما داریم. یعنی حرکت از دل روزمرگی روزگار، به‌سوی آرمان و آرزوهای سزاوار و شایسته، مردمانی که ما هستیم.

س - وظیفه و کارکرد طرفین این "رابطه" برای ایجاد، برقراری و گسترش آن چیست؟ دولت‌آبادی: تجربه به من می‌گوید که وظیفه و کارکرد طرفین این "رابطه" را در اصل و پایه واقع بینی و حقیقت‌جویی تعیین می‌کند. مردم می‌خواهند با خود، با زندگی و بغرنجی‌های آن، با شرایط زندگی و قابلیت‌های آن و خودشان، با سرزمین و کشورشان، با روحیات و خصوصیات خودشان، با روابط و مناسبات اجتماعی‌شان، با اینکه در کجای زمان و مکان قرار دارند و از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند، با آرزوها و آرمانهایشان برای بهروزی، و با هزار ناگفته دیگر که ادبیات قادر به کشف آن است؛ آشنا بشوند مگر بتوانند حقیقت خود را درک کنند. نویسنده هم جز این نمی‌خواهد. او به واقعیات می‌پردازد، تخیل می‌کند و به تخیل و اندیشه دامن می‌زند مگر بتواند حقیقتی بجوید و با دیگران در میان بگذارد. بنا بر این آنچه وظیفه و کارکرد طرفین را هم تعیین می‌کند و برقرار و گسترده می‌دارد، در اصل همانا واقع بینی و حقیقت‌جویی است.

س - آیا این رابطه یک رابطه مستقیم است، یا که به میانجی، وسیله، ابزار و مکانیسم‌های انتقال و تفسیر و تفهیم و تفاهم و ... نیازمند است؟

دولت‌آبادی: در آغاز، این رابطه یک رابطه ذهنی مستقیم است که طی افت و خیزهای بسیار و متنوع در زندگی فراهم آمده است. بعد از آن، امکان یا ضرورت مکانیسم‌های دیگر هم پیش می‌آید. در آغاز، نویسنده است و کاری که در پیش روی دارد؛ و در دورترین نقطه ذهن او جامعه و مردم هستند که نزدیکترین انگیزه‌های او نزدیکترین مخاطبانش هم هستند. بنا بر این، وقتی نویسنده می‌اندیشد به نوشتن و سپس می‌نشیند به نوشتن، بین خود و مخاطبانش هیچ واسطه‌ای نمی‌بیند. چه بسا حتی فرصت اندیشیدن به مخاطبان را هم نداشته باشد؛ اما همچون یک تقابل منطقی، سخن مخاطب خود را هم دارد؛ چه بدان اندیشیده شده باشد یا نه. پس در روند خلاقیت، نویسنده نخست با اثر هنوز نیافریده خود درگیر و گرفتار است، بعد از آن خواننده حضور پیدا می‌کند؛ و سپس مکانیسم‌های میانجی که به قول درست شما عبارتند از وسایل و ابزار انتقال و تفسیر و تفهیم و تفاهم ... که در اینجا باید آن مکانیسم‌های میانجی را به دو بخش تفکیک کرد؛ نخست وسایل ضروری و دیگر امکانات جنبی، و چه بسا توان گفت لازم.

وسایل ضروری ارائه ادبیات، همانا مکانیسم چاپ و نشر و توزیع است که متأسفانه در کشور ما دارد اهمیتش از حدود خدمات فنی برای ارائه اثر هنری تا حد یک معجزه ارتقاء می‌یابد!

و مکانیسم‌های میانجی - بعد از چاپ و نشر - می‌توانند پیدا شوند و نقشی در معرفی، گسترش، تفاهم و اشاعه ادبیات برعهده گیرند؛ یا به تجربه‌ای که من در کار خود دارم، می‌توانند خاموش بمانند. در چنین موقعیت‌هایی، می‌ماند اینکه اثر یا آثاری چه مایه از واقع بینی و حقیقت‌جویی را در دل خود داشته باشند و به نسبت آن با مخاطب ارتباط برقرار کنند. من شخصاً ترجیح می‌دهم مکانیسم میانجی بین کارم و خوانندگان به همان چاپ و نشر محدود باشد؛ زیرا این محدودیت به من نیرو می‌بخشد که کماکان بر واقع بینی و حقیقت‌جویی ام متکی باشم. اما در عرصه عام هنر و ادبیات، این یک نابهنجاری است که در دوره‌هایی نویسنده به ناگزیر در آن دچار می‌آید؛ و

طبیعی آن است که میانجی‌های انتقال و تفسیر و تفهیم و تفاهم هم کار و وظایف خود را انجام بدهند. و در اینجا باز ناچار هستیم برگردیم به محدود و محدودیت‌های امکانات میانجی برای هنر و ادبیات غیرمجاز - که در "موقعیت کلی هنر و ادبیات" از آن به‌عنوان "ادبیات آزاد" یاد کرده‌ام - و بگویم که در کشور ما رسانه‌های گروهی که محل تفسیر و تفهیم و تفاهم می‌توانند باشند، چهره و روشی خصمانه نسبت به ارزشهای هنری - ادبی غیرمجاز داشته‌اند و دارند و حالا حالاها خواهند داشت. زیرا مادامی که تفکر دوره‌های جنینی خود را می‌گذرانند، نمی‌توان انتظار آن داشت که رسانه‌های گروهی رسمی، روشی حقیقت‌جویانه داشته باشند. بنا بر این، نویسنده و ادیب می‌باید به‌همان میانجی ضروری، یعنی امکان احتمالی چاپ و نشر - آنهم در حد یک معجزه - ممکن - دل خوش کند و انتقال و تفسیر و تفهیم و تفاهم را پیشکش کنند به همانها که خودشان می‌برند و خودشان می‌دوزند و از دیدن سیمای خود در آینه خوشحالند.

س - انواع فردی و احتمالی ابزارها و وسایل و مکانیسم‌های ارتباط، نحوه بکارگیری و میزان کارآیی آنها، و امکان و میزان استفاده از آنها در جامعه، ما، چه و چگونه است؟ دولت‌آبادی: گمان می‌کنم جواب آن را در سؤال پیش داده باشم و دیگر نیاز به توضیح نباشد. فقط می‌توان افزود که انواع متنوع ابزارها، وسایل و مکانیسم‌های ارتباط برای آنچه پانزده - شانزده سال پیش "هنر مجاز" نامیده‌ام، در نهایت امکانات رسانه‌های گروهی مملکت است. اما عملکرد همین ابزار و وسایل، در ارتباط با آنچه "هنر آزاد" نامیده‌ام و می‌نامم، زیر صفر است. یعنی این ابزار و وسایل عمومی که منطقیاً به‌تمام مردم یک جامعه تعلق دارد، در ارتباط با هنر و ادبیات غیر مجاز، نه فقط کلامی در جهت انتقال و تفسیر و تفاهم بر زبان و قلم نمی‌آورد بلکه هر وقت دل تنگش بخواهد به‌آلوده و ملوث کردن ارزشهای هنری - ادبی هم می‌پردازد، و همین یعنی زیر صفر، و در اصطلاح یعنی، شررسانی!

پس ... چنان امکان ارتباطی، عملاً منتفی شده است و از آن هیچ انتظاری در جهت معرفی و انتقال و تفهیم و تفاهم نمی‌توان داشت. درحالی که معقول و منصفانه آن است که نویسندگان و هنرمندان، نه فقط دارای هفته‌نامه، ماه‌نامه و روزنامه‌های خود باشند؛ بلکه می‌باید بتوانند ساعاتی از برنامه‌های رادیو - تلویزیون را هم جهت ایجاد ارتباط و طرح مسائل هنری - ادبی - فرهنگی در اختیار داشته باشند؛ و نه آنکه خود را در چنان حال و هوایی حس کنند که انگار دست در کاری خلاف و ناپسند دارند! ... پس در شرایطی که ما داریم می‌ماند انواع فردی و اجتماعی انتقال و تفسیر و تفاهم، که در این مورد نباید از آن به‌نام "ابزار و وسایل"، یاد کنیم؛ چون آنها آدمیانند و این آدمیان که با درایت صمیمانه خود به‌اشاعه و گسترش هنر و ادبیات متعلق به خود و جامعه خود می‌کوشند، به‌گمان من بی‌غل و غش‌ترین محل انتقال هنر و ادبیات به یکدیگر، یعنی به‌جامعه، هستند. و من، هر گاه توانسته‌ام از مخمصه‌های چاپ و نشر به سلامت بگذرم، یقیناً به‌وجودان جمعی همین آدمیان بوده است و هست در اشاعه و گسترش هنر و ادبیات؛ و همچنان این آدمیان - مردمان را صالح‌ترین محل انتقال و گسترش و تفسیر و تفهیم و تفاهم می‌دانم.